

اقتصاد ایران: اقتصاد سرمایه داری

جواد صنم راد

سیستم تولید سرمایه داری فقط ۲/۵ قرن است که ابتدا در انگلستان و سپس در جاها دیگر پیدا شده و بصورت مسلط در آمده و به احتمال بسیار پس از چندی مانند سیستم های تولید غیر عادلانه ای که پیش از آن وجود داشته و از بین رفته (مثل برده داری و ارباب و رعیتی) این نیز از میان برداشته خواهد شد.

تولید سرمایه داری غیر از تجارت سرمایه داری و غیر از تولید کالا است؛ یعنی هر چند مثل سرمایه تجاری یا ربائی، گذاشتن پول برای بدست آوردن پول بیشتر است، و مثل تولید کالا، تولید برای بازار است، ولی فراتر از اینهاست. تجارت و ربا و تولید کالا و بازار پیش از قرن هجدهم نیز کم و بیش وجود داشته و آنچه در قرون جدید پدید آمده و تازگی دارد يك روش توليدي جديد بر پایه سرمایه داری است.

این روش تولید فقط وقتی میتواند بوجود بیاید که کار، کالا شده باشد؛ یعنی عده ای از مردم، زمین و دارائی خود را از دست داده و مجبور شده باشند برای گذران زندگی به بازار بیایند و کار و توان و پوست و استخوان خود را به فروش بگذارند. این طبقه اجتماعی "هیچ نداران" یا "همه چیز از دست رفته گان" را که مجبور به عرضه کردن خود برای کار شده اند، پرولتاریا میگویند. اینها بر خلاف برده ها آزاد هستند و میتوانند به جاهای دیگر بروند و کار بکنند یا نکنند ولی برای اینکه خود و بچه هایشان از گرسنگی نمیرند مجبورند برای دیگران کار کنند.

در برابر اینها، طبقه دیگری وجود دارد که همه چیز را در مالکیت خود در آورده و سرمایه دار شده است. این طبقه باید پولش را بگذارد و نیروی کار پرولتاریا را بخرد و وسایل کار در اختیارش بگذارد تا تولید انجام گیرد تا این طبقه سرمایه دار بتواند محصول کار را به بازار ببرد و بفروشد و سرمایه و سودش را به خودش برگرداند. (۱)

پس سیستم تولید سرمایه داری لازمه اش وجود دو طبقه است که در برابر یکدیگر بایستند: پرولتاریا و سرمایه دار.

پرولتاریا چگونه بوجود می آید؟

در ایران میلیون ها زارعی که از دهات کنده شده و در جستجوی کار و نان به شهرها سرازیر شده اند، پرولتاریايند. ۱/۵ میلیون افغانی که از مملکت خودشان آواره گشته، دست خالی به ایران آمده، و نیم میلیون نشان فقط در تهران کار میکنند یا در جستجوی کارند، پرولتاریايند. میلیون ها ایرانی که جانیشان را بر داشته، از حکومت اسلام فرار کرده و به کشورهای دیگر پناهنده شده اند، پرولتاریايند.

زن بیوه ای که تمام دارائیش را در بانک گذاشته یا قرض داده و از بهره اش زندگی میکرده و حالا پولش را خورده اند، یا در اثر تورم، ارزش پولش از بین رفته، و مجبور شده به بازار کار بیاید، پرولتاریاست. جنگزده ای که خانه و مغازه اش خراب شده و به شهر شما آمده، پرولتاریاست. کفشدوزی که دیگر نمیتواند با کفش ماشینی رقابت کند و دنبال کار میگردد، پرولتاریاست. معلمي که در مدرسه جان میکند. پرولتاریاست. خانه بدوشی که دور شهر میگردد و دنبال "اطاق خالی" میگردد، پرولتاریاست. خانواده ای که از شهرستان آمده و در حلبی آباد خارج شهر آلونک میسازد، پرولتاریاست. و....

هنر مند بزرگ سینما چارلی چاپلین در بیشتر فیلم هایش نقش پرولتاریا را بازی میکند: آدمی که با کت و شلوار پاره، با جیب خالی، آزاد، در شهر راه میرود، گاهی کنار ماشین کارخانه است، گاهی در سیرک کار میکند، گاهی از کار بیرونش میاندازند، و اغلب هم با پلیس (علامت دولت سرمایه داران) درگیر میشود. او سرگذشت میلیونها انسان دنیای جدید را نشان داده و زیر سوال میبرد؛ و دلیل جاودانگی او هم همین است.

امروز دو سوم مردم ایران شهرنشین هستند (۲) که بسیاری از آنها در دهه های اخیر و بویژه پس از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ از دهات کنده شده و به شهرها آمده و به صف پرولتاریای شهر که اکثریت مردم شهرند پیوسته اند. اگر پرولتاریای دهات را نیز به آنان بیافزاییم در می یابیم که در ایران کنونی طبقه پرولتاریا اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل میدهد. درمقایسه، در هندوستان امروز، که در دو ایالت آن حزب کمونیست حکومت میکند، فقط یک سوم مردم، در شهرها سکونت دارند؛ و در چین کمونیست، بر پایه آمار اوایل دهه ۱۹۸۰ یعنی بیش از سی سال پس از پیروزی کمونیست ها، فقط نزدیک یک پنجم جمعیت در شهرها زندگی میکردند و تنها ۱۳ درصد نیروی کار در صنعت و معدن کار داشتند (۳)؛ و در شوروی سابق، در ۱۹۲۶، سالها پس از پیروزی انقلاب پرولتاریائی، هنوز ۸۲٪ مردم، کشاورز بودند یعنی پرولتاریا در اقلیت کامل بود (۴).

در ایران، اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ که با برنامۀ امریکائی ها انجام گرفت، مالکیت خصوصی سرمایه داری را به دهات برد: زمین ها و باغها بطور نا برابر بین اربابها و "زارعین صاحب نسق" تقسیم شد و به آنها سند مالکیت داده شد. ولی از یک طرف میلیون ها کشاورز ایرانی از قبیل "خوش نشین ها" نه تنها از اصلاحات ارضی بهره ای نیافتند بلکه با از بین رفتن روابط تولید سنتی خود کفا، دیگر امکان معیشت در روستا نداشتند و از طرف دیگر بسیاری از خرده مالکان نیز سرمایه کافی برای تولید سود آور نداشته و ورشکسته شدند. بنابراین بخش کشاورزی که پیش از این اکثریت جمعیت ایران را در خود جای و کار میداد، دگرگون شده و میلیون ها نفر وسایل تولید خود را از دست دادند و بصورت پرولتاریا از دهات به شهرها ریختند.

نظریه منصور حکمت (۵) که با تکرار و تاکید مینویسد که "هدف اساسی خلع امپریالیستی دهه ۴۰ در وهله اول ... ایجاد نیروی کار ارزان در شهرها بود" یعنی اینکه امپریالیسم آگاهانه میخواست "نیروی کار مورد نیاز خود را از طریق خلع ید، از دل نظام پیشین بیرون" بکشد، با واقعیت تاریخی سازگاری ندارد. زیرا امریکائیها پروژه صنعتی کردن وسیع ایران را نداشتند که با کمبود کارگر روبرو شده و خواسته باشند کمبود کارگر را با اصلاحات ارضی حل کنند. بلکه برعکس، در همان زمان هم امریکائیها از "انفجار جمعیت" وحشت داشتند و خواهان "ایجاد پرولتاریای وسیع شهری با نرخ دستمزد نازل" نبودند. هدف اصلی امریکائیها و دولت "کِنِدی" در اصلاحات ارضی ایران هدف سیاسی و ضد انقلابی بود یعنی آنها از انقلابهای کمونیستی چین، کوبا، و ویتنام درس تلخی گرفته و میخواستند با پیشدستی در اصلاحات ارضی جلوی تکرار آن انقلاب ها را در ایران بگیرند. نتیجه این برنامه البته این شد که خطر انقلاب از دهات رفع شد ولی مهاجرت دهاتیها به شهرها تسریع یافت و پرولتاریا در شهرها بحالت انفجاری ظاهر گشت.

رشد چشمگیر طبقه پرولتاریا در شهرهای ایران از کاهش پیوسته ی در صد نیروی شاغل ایران در بخش کشاورزی که از پیش از انقلاب بهمن آغاز شده و پس از انقلاب ادامه یافت نیز قابل اندازه گیری و سنجش است (۶):

۱۳۴۵	۴۷ / ۵ %
۱۳۵۵	۳۴ %
۱۳۶۵	۲۹ %
۱۳۷۵	۲۳ %

همین رشد انفجار آمیز این طبقه بود که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ (با شعار های مذهبی سازگار با سابقه زندگی پرو لتاریا در دهات) را آفرید؛ و شاه و دربار را از پا در آورد (”بهمن“ از قیام خونین آلونک ساز های ”خارج از محدوده“ آغاز شد). و امروز نیز طغیان و رشد کمی و کیفی طبقه پرو لتاریایی جوان ایران است که جمهوری اسلامی را به لرزه و سرسام آورده و آنرا در انقلاب دیگری با شعار های غیر مذهبی از پا خواهد انداخت. چرا؟ چون حکومت اسلامی نمیتواند و نمیخواهد خواسته های اولیه آن ها، کار، مسکن و آزادی را بر آورده سازد.

در حقیقت، گرانی و بویژه گرانی مسکن، خفقان و زندگی مانند زندان، و بد تر از همه بیکاری و بی در آمدی میلیون ها جوان را نه تنها سرمایه داری اسلامی آخوند ها بلکه سیستم سر مایه داری ایران با هر روبنای سیاسی دیگری نیز نمیتواند حل کند. چرا؟

همانطور که گفتیم رشد اشتغال و تولید سرمایه داری لازمه اش دو طبقه است که روبروی هم قرار بگیرند. یعنی درست است که ”لشگر ذخیره کار“ برای تولید و صنعتی شدن سرمایه داری لازم است (چون کار دارها و بیکارها با هم رقابت میکنند و مزد را پائین نگاه میدارند) ولی کافی نیست. و باید طبقه دیگر یعنی سرمایه دار پا جلو بگذارد و وارد صنعت شود و سرمایه گذاری کند و این ”لشگر ذخیره کار“ ارزان را به کار گمارد. وگرنه بیکاری چگونه از بین برود؟

”بساز و بفروش“ ها را در نظر بگیرید. آنها سرمایه خودشان بعلاوه پولی که قرض میکنند میگذارند، زمین یا خانه کلنگی را میخرند و کارگران فراوان و ارزان را هم استخدام میکنند و خانه یا خانه هایی میسازند و با فروش آن سود و سرمایه را بر میگردانند. این سود (یا ارزش اضافه) بین بساز و بفروش (شرکت ساختمانی)، و قرض دهنده (بانک) و دولت (مالیات) تقسیم میشود. البته هر قدر سطح مزدها پائین تر باشد (یعنی نرخ استثمار بیشتر باشد) سود بیشتر میشود و انگیزه برای سرمایه گذاری و تولید اشتغال بیشتر میشود ولی اگر ساختمان ها فروش نرود یعنی مردم، پول خرید آنها را نداشته باشند، هر قدر هم کارگر، فراوان و مزدها، پائین باشد کسی سرمایه گذاری نخواهد کرد. یا اگر کارهای دلالی و تجاری سودش بیشتر و خطرش کمتر باشد باز سرمایه گذاری تولیدی کافی انجام نمیشود.

با نگاه به کل اقتصاد، آیا دلیلی وجود دارد که سرمایه داری بطور خود بخود به همه کارگران کار بدهد یعنی به اندازه کافی سرمایه گذاری تولیدی انجام گیرد تا بیکاری از بین برود؟ بعضی اقتصاددانان دست راستی سر مایه داری میگفتند و هنوز میگویند که اگر دولت، حداقل مزد تعیین نکند و بگذارد بیکارها زیر فشار گرسنگی با هم رقابت کنند و مزدها بسمت صفر برود آنوقت سرمایه داران انگیزه پیدا میکنند که کارگران را استخدام کنند و بیکاری خود بخود از بین خواهد رفت. اشتباه اینها اینست که اگر مزدها بسمت صفر برود یعنی درآمد اکثریت مردم بسمت صفر برود بازار داخلی از بین میرود و تولید و اشتغال بجای اینکه بالا برود پائین میآید.

بنا بر این امروزه نظریه ای که میگوید در سرمایه داری، بیکاری، خود بخود از بین میرود اولاً از نگاه منطقی و ثانیاً در تجربه تاریخی رد شده است: اولاً مارکس و کینز و اقتصاددانان دنباله روی آنها چه آنها که مخالف سرمایه داری و چه آنها که طرفدار دخالت دولت و اصلاح این نظام بودند، ثابت کرده اند که بحران بیکاری در سرمایه داری حالتی طبیعی و ناشی از سرشت غیر عادلانه آن است و بر عکس نبودن بیکاری در این سیستم غیر عادیست و باید توضیح داده شود؛ و ثانیاً واقعیت بیکاری و بحران پایان نیافتنی در کشورهای سرمایه داری و بویژه بحران اقتصادی ۱۹۲۹ به بعد، که فقط با جنگ جهانی دوم (یعنی بسیج بیکاران برای جنگ) پایان پذیرفت، بهتر از هر استدلالی حقیقت بیرحم تولید سرمایه داری را به همه نشان داد.

و از آن پس و به ویژه در چشم بهم چشمی و ترس از انقلاب های سوسیالیستی، دولت های سرمایه داری فعالانه در اقتصاد دخالت کردند و سعی نمودند از راه های گوناگون، بحران خود را به خارج منتقل کنند و بیکاری داخلی را هر جور شده کاهش دهند و به بیکاران کمک مالی کنند. مثلاً دولتها با سیاست های مناسب پولی (پائین بردن نرخ بهره) و مالی (پائین بردن مالیات)، سهم

کارفرمایان در ارزش اضافه را بالا میبرند (در مثال فوق، سهم "بَساز و بفروش" را با پائین بردن سهم بانک و دولت بالا میبرند) و با دادن این انگیزه، سرمایه داران را بسمت تولید و طرح های مطلوب صنعتی تشویق میکنند.

در ایران، چنین سیاست های مناسب صنعتی شدن، نه از طرف دولت و نه از جانب اربابان خارجی، نه در زمان شاه و نه در زمان جمهوری اسلامی، اجرا نشده و نمیشود. بلکه بر عکس، سرمایه داری وابسته به خارج در ایران بر پایه صدور نفت خام و وارد کردن مصنوعات خارجی تا کنون جلوی صنعتی شدن ایران را گرفته و محیطی ایجاد کرده که سرمایه داران خصوصی به جایی صنعت و تولید، به تجارت یا دلالتی یا خرید و فروش زمین یا خارج کردن سرمایه روی آورند. و در نتیجه، بیشتر پرولتاریائی هم که از دهات به شهرها ریخته یا از خود شهرها به بازار کار می آید، در برابر خود سرمایه دار تولیدی نمی یابد که او را به کار گمارد و بنا بر این به هرز میرود یعنی به جایی اینکارگر شود، دستفروش یا دلال یا معتاد یا فاحشه یا پاسدار میشود.

ظاهراً برای اینکه ضعف سرمایه داری خصوصی ایران جبران گردد و کار و صنعت درست شود تا کنون پنج برنامه پنج ساله در زمان شاه و سه برنامه پنج ساله در زمان جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده و سرمایه کلانی در حدود پانصد میلیارد دلار درآمد نفت بدست دولت سرمایه گذاری شده که مشخصات مشترک این طرح ها بقرار زیر است:

۱. سرمایه گذاریها با قراردادهای آب و نان دار با شرکت های خارجی انجام یافته و این شرکت ها که نقش مرکزی را در طرحریزی صنعتی ما داشته و دارند هدفشان فروش کالای خود و کشیدن مافوق سود و چرخش دلار های نفتی بوده و هست و نه صنعتی کردن ما.

۲. قرارداد های خارجی با دستور از بالا (دربار پهلوی یا اسلامی) بدون در نظر گرفتن اصول مناقصه و حسابرسی انجام شده و میشود و "حق المشاوره ها" و دزدیهای میلیون دلاری، روش عادی آنها بوده و هست.

۳. این طرح ها با هدف های بسیار بالا و عوامفریبانه شروع میشود و در میانه راه پس از عوض شدن مدیران گوناگون به هدفهای کوچکتری میآید.

۴. هزینه این طرح ها هر سال بیشتر ارزیابی و در خواست میشود.

۵. زمان انجام هر يك از طرح ها در میانه راه تغییر میکند و پیوسته طولانی تر میشود.

خصوصیات مشترک این طرح ها در دو حکومتی که ظاهراً متضادند، بسیار مهم است زیرا گویای اینستکه در هر حکومت سوم نیز ممکن است این خصوصیات حفظ شود مگر اینکه حاکمیت امپریالیست واقعاً ونه در شعار برچیده شود و جهت گیری طبقاتی دولت واژگون گردد.

این برنامه ها به تقلید از برنامه های پنج ساله صنعتی شدن شوروی به اجرا گذاشته شد؛ ولی در حالیکه در آنجا در همان برنامه های اول و دوم، هواپیما سازی مستقل شروع شد، و با وجود صدمات جنگ جهانی دوم، پس از این جنگ، شوروی پیشاهنگ همه کشورها در رفتن به فضا شد؛ در ایران ما متأسفانه پس از پنجاه سال "برنامه ریزی"، نمونه صنعتکاری ما "پیکان" است که همان طرح کهنه و غیر اقتصادی "هیلمن هانتر" انگلیسی ۴۰ سال پیش است. و حالا که خواسته اند آن را تغییر دهند شرکت فرانسوی "رنو" را آورده و شرکت "رنو پارس" را درست کرده اند تا از این پس "رنوی لوگان" خودروی "ملی" ایران شود یعنی شرکت فرانسوی، موتور و قطعاتش را بفروشد که ما آنرا سوار کنیم (۷).

تعجب در این نیست که شوروی پس از انقلاب یا کشور های آسیائی در زمان ما صنعتی شده و به طراحی مستقل صنعتی رسیده اند بلکه شگفتی در این است که ایران با این همه استعداد ریاضی و فنی و مهندسی و با این همه دانشکده های فنی و صنعتی پس از پنجاه سال "برنامه ریزی" اینگونه در جا زده است. بهر حال این برنامه ها شکست خورده، و کشور نه از طریق سرمایه داری خصوصی ونه با

برنامه های سرمایه داری دولتی صنعتی نشده، و برای همه نیازمندیهای خود به واردات وابسته مانده و بلکه این وابستگی از عرصه مصرف به عرصه تولید و مصرف گسترش یافته است. در سالهای اخیر جمع بخشهای کشاورزی و صنایع و معادن ایران (غیر از نفت) فقط در حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی نوسان یافته در حالیکه بخش "خدمات"، که بیشتر کارهای غیر تولیدی و بیکاری پنهان میباشد در اطراف ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی نوسان کرده است (۸). و با گذشت سالها به شمار انبوه بیکاران شهرها میلیون میلیون افزوده گشته و امروز به جایی رسیده که در برابر یک آگهی استخدام یک شرکت غربی برای یک کارمند، بیش از هزار متقاضی رجوع کرده اند که در میان آنها یک دکتر اقتصاد، یک دکتر طب، دهها مهندس کامپیوتر، و صدها فارغ التحصیل دانشگاه بوده اند. (۹)

در شهرک اسلامشهر در جنوب تهران دهها جوان جلوی ردیف تلفن عمومی برای سود ناچیزی کارت تلفن میفروشدند. یکی از آنها میگوید: "به ما نگاه کنید. ما همه بیکاریم. ما سعی میکنیم اینجا یا آنجا کاری بکنیم و پولی در بیاوریم. آنها ما را بعنوان اوباش دستگیر میکنند. اعتیاد فراوان است. دلیل آن ناامیدیست." در ایستگاه اتوبوس این شهرک به تهران صدها کارگر جوان منتظر می نشینند تا برای یک روز کار آنها را ببرند. کارفرماها افغانها را ترجیح میدهند چون مزد کمتری میگیرند. چندی پیش وقتی قیمت بنزین بالا رفت و بلیط اتوبوس گران شد، یک روز صبح، کارگران یک شهرک مجاور بطرف اسلامشهر حرکت کردند. بیکاران به آنها پیوستند. شیشه های فروشگاهها را شکستند و بانکها و پمپ بنزین ها و ساختمانهای دولتی را آتش زدند. پاسداران به جمعیت آتش گشودند و تعدادی از مردم کشته شدند. روز بعد، دولت تظاهرکننده های خودش را با اتوبوس به اینجا آورد. از خانواده های کشته ها پول گزافه هایی که برای فرزندانشان مصرف شده بود گرفته شد و مجلس عزا برای کشته ها ممنوع بود. دولت هیچوقت اعلان نکرد که چند نفر کشته شدند. (۱۰)

بورژوازی نو خاسته ایران اسلامی و سخنگویانش پرده پوشی های اوایل جمهوری اسلامی (که از بوسیدن دست کارگران و حکومت مستضعفان دم میزدند) را کنار گذاشته و حالا دیگر صاف و پوست کنده حرفشان را میزنند. مثلاً محمد حسین ادیب، استاد اقتصاد دانشگاه های اسلامی شده، که امکانات تبلیغ فراوانی در اختیارش گذاشته اند و بقول خودش هفته ای دو سه سخنرانی در صنایع (برای کارگران) میکند و تا کنون، علاوه بر چندین کتاب، ۱۱۳۰ مقاله در نشریات کثیرالانتشار نوشته و در دهسال گذشته ۶۲۱ سخنرانی در کارخانه ها کرده با صراحت باور نکردنی تبلیغ میکند که میلیون ها کارگر و کارمند ایرانی باید بیکار شوند تا ایران بتواند وارد سازمان تجارت جهانی شود. او میگوید از ۱۴۰۰ نفر پرسنل کارخانه بارش اصفهان ۱۲۰۰ نفر مازاد هستند و باید اخراج شوند و بطور کلی از ۹۵۰ هزار پرسنل شرکتهای دولتی ۸۰۰ هزار مازاد هستند و باید اخراج شوند زیرا "اگر پرسنل مازاد صنایع اخراج نشوند تولید در ایران قابل رقابت با موج واردات کالای خارجی نخواهد بود." (۱۱) او میگوید "با طی کردن ۳۰ درصد باقیمانده راه" ادغام ایران در اقتصاد جهانی حداقل ۵ میلیون نفر از شاغلین موجود (که با خانواده هایشان یک سوم جمعیت شهری هستند) کار و درآمد خود را از دست میدهند و "تحت پوشش WTO (سازمان تجارت جهانی) هزاران تولید کننده در جهان سوم و ایران ورشکست میشوند و هزار شرکت بزرگ (جهانی) جایگزین آنها میشوند" (۱۲) و همه اینها خیلی خوب است و باید با تمام توان در این راه بکوشیم! وی اولین بند "مانیفست" سایت خود را چنین اعلان میدارد: "۱- این سایت بدنبال عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی است در کوتاهترین زمان و فاز ممکن." (۱۳) او اپوزیسیون چپ خارج از کشور را نیز هدایت میکند و مینویسد: "اپوزیسیون خارج از کشور باید واقعیت سازمان تجارت جهانی را جذب و هضم کند و این چیز است که دقیقاً در داخل کشور در حال اتفاق افتادن است." (۱۴)

چه چیز "دقیقاً" در داخل کشور در حال اتفاق افتادن است؟ اولاً "اوتوپی" اسلامی از آزمایش قدرت سر افکنده و شکست خورده بیرون آمده و تضاد اسلام و سرمایه داری برفع دومی در حال حل شدن

کامل است و ثانیاً در سرمایه داری نیز تفاوت "ملي و مستقل" ها با "کمپرادور" ها دارد هرچه بیشتر از بین می‌رود. این روند ها را هم در عمل و هم در دید گاههای نظری مشاهده می‌کنیم.

ی. علوی مینویسد: "تا آن زمان که عقلانیت سنتی با عقلانیت اقتصادی سازگار نشود امکان حل این تعارض و بالتبع حرکت در جهت حل مشکلات اقتصادی ایران ممکن نیست." منظور او از عقلانیت اقتصادی همان سرمایه داری و از عقلانیت سنتی، همان اسلام است چنانکه در ادامه مینویسد: "در عقلانیت اقتصادی هر عملیات و رفتار با توجه به بازده آن با عنوان مثبت یا منفی توصیف می‌شود. در عقلانیت سنتی اما انتساب به سنت خود کافی است که برای رفتاری مشروعیت کسب شود. کسب این مشروعیت یکی از اساسیترین شرط های ارتقا در مراتب دیوان سالاری ایران است." (۱۵) مثالی که از ضرر و زیان های این تناقض روبنای اسلامی و زیر بنای سرمایه داری می‌آورد، سرمایه گذاری و خوش گذرانی سرمایه داران خصوصی و دولتی ایران اسلامی در "امارات" است: "یکی از کشور های میزبان سرمایه مسئولین حکومت یعنی امارات... دارای داد و ستدی حدود ۴ میلیارد [دلار] در سال با ایران است. هزاران شرکت با مشارکت ایرانیان در آنجا ثبت شده و نیروی تخصصی و انسانی ایران در ترکیب با سرمایه ایرانی یکی از شرایط رونق اقتصادی و پیشرفت اجتماعی امارات است... بنادر امارات بواقع کارکرد این بنادر [ایران] را به عهده گرفته ... و عواید قابل توجهی را کسب مینمایند.... خود مسئولین حکومتی.... ترجیح می‌دهند که سرمایه خود را به آن سوی آب منتقل کنند.... بسیاری از مسئولین حکومت برای تفریح... به آنجا مراجعه می‌کنند." (۱۶) بگفته او در سال ۲۰۰۰ حدود ۳ میلیارد دلار سرمایه از ایران خارج شده و سرمایه وارد شده يك در صد این مبلغ بوده؛ حتی شیخ نشین های کوچک خلیج فارس هر يك ۲ تا ۵ برابر بیش از ایران سرمایه در یافت کرده اند (۱۷). نتیجه ای که او می‌خواهد بگیرد اینست که اگر مقررات اسلامی دست و پای سرمایه دار ها را نگیرد بیشتر در ایران سرمایه گذاری خواهند کرد و بهبود اقتصادی حاصل می‌شود.

واقعیت اینست که سرکوب شرعی بیشتر روی طبقه پائین و به نفع طبقه بالا بوده و هست و حکومت های رفسنجانی و خاتمی در رها کردن اصول دست و پاگیر فقهی و قانون اساسی اسلامی تا آنجا که جلوی سرمایه داران را می‌گرفته به اندازه کافی پیش رفته اند: گرفتن و پرداختن بهره آزاد شده و با تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی چندین بانک خصوصی مثل بانک کار آفرین و بانک اقتصاد نوین به کار افتاده است؛ استقراض خارجی آزاد شده و بانکهای خارجی در ایران سریعاً رشد می‌یابند (۱۸) و مقامات بالایی وزارت نفت افتخار می‌کنند که "قراردادهای پیشفروش محصولات پتروشیمی به عنوان وثیقه در بانکهای خارجی سپرده می‌شود" و در ازای آن میلیارد ها دلار پول گرفته می‌شود (۱۹)؛ بورس تهران رونق گرفته و پس از مستغلات گرمترین بازار شده (۲۰)؛ در جزیره های کیش و قشم و در چاه بهار و غیره ۶ منطقه آزاد تجاری و ۲۵ منطقه ویژه اقتصادی درست شده که از آن راهها همه گونه واردات بطور قانونی یا قاچاقی به بازار های ایران سرازیر می‌شود و واردات کالاها مثل پارچه و تلویزیون بقدری زیاد است که کارخانه های نساجی و مونتاژ تلویزیون تعطیل شده اند (۲۱)؛ قوانین جدید در جذب سرمایه گذاری خارجی، خصوصی سازیها و محدود کردن قانون کار و غیره، که هر دو جناح اصلاح طلب و محافظه کار پیش برده اند، همه و همه در جهت باز سازی سرمایه داری لیبرال و غرب پسند بوده است. در اجرای همین سیاستهای لیبرال اقتصادی، دولت حجت الاسلام خاتمی صدها کارخانه نو پای ایران را که با اینهمه خون دل و با میلیاردها دلار سرمایه عمومی ساخته شده با شتاب و به بهای پشیزی به مالکیت خصوصی "خودیها" در می‌آورد. صاحبان جدید که فقط به سود فوری و فرار دادن سرمایه می‌اندیشند، کارگران این کارخانه ها را بیرون می‌اندازند، زمین هایش را که چه بسا وسط شهر افتاده و گران شده می‌فروشند و... علیرضا محبوب نماینده مجلس می‌گوید: ۱۴۰۰ شرکت که خیلی از آنها نساجی هستند پس از خصوصی شدن در شرایط بحرانی بسر می‌برند و ۸۰ هزار کارگر مزدشان را نگرفته اند. او که رئیس حزب کار و متحد رئیس جمهور اصلاح طلب است می‌گوید: "ما میتوانیم از کارگران بخواهیم يك جنبش بزرگ آغاز کنند ولي این کار آسیب بزرگی ممکنست بزند و ما مخالف آسیب زدن

هستیم.“ (۲۲) ولی کارگران نساجی تهران و اصفهان که مزدشان پرداخت نشده در خیابانها تظاهرات میکنند. ۳۵۰ هزار کارگر که هنوز در صنعت نساجی کار میکنند از یکطرف با واردات بیش از اندازه پارچه و از طرف دیگر با سیاستهای خصوصی سازی و صاحبان جدید خصوصی تهدید میشوند (۲۳). لایحه “نوسازی و بازسازی صنایع نساجی” به سرمایه داران اجازه میدهد هر وقت بخواهند کارگران را اخراج کنند.

از آن سو طبقه سرمایه دار بوروکرات و خصوصی ایران دست در دست هم در آب و تاب و هیجان و شور و شوق خصوصی سازی ها غرق است و هر روز دامنه این بذل و بخشش ها به عرصه های جدیدی گسترش می یابد. وزیر صنایع و معادن با غرور و افتخار میگوید: “از میان ۴۷ شرکت تابعه بانک صنعت و معدن تا کنون ۳۲ شرکت به بخش خصوصی واگذار شده و ۱۵ شرکت دیگر در حال واگذاری میباشد.“ (۲۴) رئیس هیئت عامل سازمان گسترش اعلام میکند: “فروش سهام سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران روند خارق العاده ای پیدا کرده است“ (۲۵) و مدیر عامل سازمان بنادر و کشتیرانی با شور و شوق انقلابی مژده میدهد: “کلیه بنادر کشور به بخش خصوصی واگذار میشود.“ (۲۶)

حتی بخشهای مبارز و چپ سرمایه داری “ملی و مستقل” ایران گلوبالیزاسیون امریکائی را میپذیرند. مثلاً عزت الله سحابی (۲۷) با وجودی که تحلیل میکند که “ذات جامعه غرب و جامعه سرمایه داری مواجهه با بحران است” و “صدور سرمایه، جزو ضروریات حفظ نظام سرمایه داری است” و با اینکه میگوید “جهانی کردن را به هیچ وجه به نفع ملت ها و کشور های ضعیف نمی دانیم. این جریان، رشد این کشورها را متوقف میکند.” ولی سپس در کمال عجز و ناتوانی نتیجه گیری میکند که “جهانی کردن را به دلیل ناگزیری و به دلیل پرهیز از انزواطلبی میپذیریم و نیز می دانیم که کشورهای با قدرت و شرکت های فرا ملیتی برای حل مسائل خودشان جهان را به آن سمت و سو می برند.” او با وجودی که از “مکتب اقتصاد ملی” ستایش میکند و از رشد امریکا پس از استقلال در قرن ۱۸ و از رشد ژاپن از زمان “میجی ها” یاد میکند ولی راه و برنامه “ملی و مستقلی” برای آنچه خودش “بن بست تاریخی ملت ایران” مینامد (که شاید بهتر باشد “بن بست تاریخی سرمایه داری ملی ایران” بخوانیم) بدست نمیدهد و چون “ما در این سیستم محبوسیم” و گریزی از آن نیست فقط درخواست میکند که برنامه های خارجی “به تدریج” در ایران پیاده شود تا ایران دچار “شوک” نشود: “ایجاد شرایط تدریجی این حُسن را دارد که کشورها دچار “شوک” نمی شوند. در زمان دولت اول آقای هاشمی در سال ۶۸ برنامه اول را به مجلس آوردند ما فهمیدیم که این همان برنامه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است که آن موقع بیان نکردند... بعد از پنج سال که از اجرای آن برنامه گذشت کار شناسان بانک جهانی که برای رسیدگی به وضع برنامه اجرا شده به ایران آمدند نظرشان این بود که ایرانی ها در اجرای سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با سرعتی بیش از آنچه آنها میخواستند عمل کرده اند.“

زیر نویس ها:

۱. برای مفاهیم کالا و سرمایه و تولید کالا و تولید سرمایه داری رجوع کنید به : مارکس: سرمایه ، جلد اول.
۲. آمار از تحقیق آزاده کیان - تیپو ، لو موند ۱۴ آوریل ۲۰۰۴ .
۳. آمار از بریتانیکا زیر عنوان چین.
۴. آمار از J.Rosenberg, Hobsbawm s Century, Monthly Review, July-August 1995
۵. نقل قول ها از منصور حکمت: کمونیست ها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی در ایران، ۱۹۷۹.
۶. آمار از ناصر پاکدامن: جمهوری اسلامی از اقتصاد تا جامعه، چشم انداز شماره ۲۱، پائیز ۱۳۸۱.
۷. برزو درگاهی: سرمایه گذاری فرانسه در ایران، هرالد تریبون ۲۴ ژوئن ۲۰۰۴.
۸. بانک مرکزی ایران: حساب های ملی ۸۰ و ۸۱ ، دی ۱۳۸۲.
۹. افشین مولوی، هرالد تریبون، ۱۰ اوت ۲۰۰۴، ص ۶.
۱۰. گزارش خبرنگار هرالد تریبون، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹، ص ۱ و ۴.

۱۱. محمد حسین ادیب: «اپوزیسیون چپ خارج از کشور و WTO» از صفحه اینترنت ملی-مذهبی مه ۲۰۰۴. همچنین رجوع شود به صفحه خودش بنام تهران اکونومیست.کوم.
۱۲. م.ح. ادیب: اپوزیسیون سلطنت طلب و WTO، از سایت ملی-مذهبی. مه ۲۰۰۴.
۱۳. رجوع شود به سایت www.tehraneconomist.com
۱۴. م.ح. ادیب: اپوزیسیون چپ خارج از کشور و WTO، همانجا.
۱۵. ی. علوی: «اقتصاد ایران: چالش عقلانیت سنتی و عقلانیت اقتصادی»، سایت ملی-مذهبی، مه ۲۰۰۴.
۱۶. همانجا.
۱۷. همانجا.
۱۸. در ۵ سال گذشته عملیات مالی بانک سوسیته ژنرال فرانسه در ایران ۲۰ درصد در سال افزایش یافته است (برزو در گاهی. رجوع به زیر نویس ۷).
۱۹. دنیای اقتصاد. ۲ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۳.
۲۰. تایمز مالی ۲۱ مارس ۲۰۰۲، ص ۶.
۲۱. دنیای اقتصاد، ۲۸ اسفند ۱۳۸۲ و ۶ خرداد ۱۳۸۳.
۲۲. تایمز مالی، ۳ ژوئیه ۲۰۰۱، ص ۸.
۲۳. همانجا.
۲۴. دنیای اقتصاد، ۲ اردیبهشت ۱۳۸۳ (۲۱ آوریل ۲۰۰۴).
۲۵. دنیای اقتصاد، ۲ فروردین ۱۳۸۳.
۲۶. دنیای اقتصاد، ۲۸ اسفند ۱۳۸۲ (۱۸ مارس ۲۰۰۴).
۲۷. نقل قول ها از عزت الله سبحانی، مصاحبه با روزنامه شرق، نقل

برگرفته از سایت «زنان مترقی سویس»